

انقلاب و ضد انقلاب در خاورمیانه

دوشنبه ۲۸ تیر ۱۳۸۹ - ۱۹ ژوئیه ۲۰۱۰

Sozialismus.de

برگردان ناهید جعفرپور

سرعت وقایع درخاورمیانه بخاطر بحران جهانی و وضعیت بحرانی خاص سرمایه داری منطقه شدت یافته است. یک چنین اتفاقاتی که بصورت ضربتی گسترش می یابند، پیامدهائی خواهند داشت که بعد از نسل ها قابل رویت خواهند بود. ضعیف شدن سیاسی و نظامی امپریالیسم حالت های انفجاری دیگری را در منطقه به وجود آورده است. در فضای سرمایه داری که هم اکنون بذر جنگ های آتی را می کارد، موج ترور و جنگ ها پایان ناپذیرند. ضعیف شدن اسلام سیاسی با مخلوطی از یک موج جدید مبارزات طبقاتی در برخی از این کشورها اوضاع را به جایی کشانده است که برای ایده های سوسیالیستی مجددا یک فضای مناسبی فراهم شده است.

انتخاب اوباما باور ایالات متحده را تغییر داد. اوباما احتیاج به زمان دارد تا برنامه اش را پیاده کند. مشاورین اوباما عجولانه گفته بیدن معاون رئیس جمهور را مبنی بر عدم مخالفت آمریکا با حمله اسرائیل به ایران تکذیب نمودند و اوباما تحت فشار حوادث مجددا شدید تر از گذشته به دولت راست و نژاد پرست نتانجاهاو در اسرائیل میپردازد تا بدینوسیله فشار بر مردم فلسطین را خنثی نماید. اما دولت نتانجاهاو از ثبات برخوردار نیست و نمی خواهد فشار را تخفیف دهد و در حال حاضر کاملا تحت کنترل آمریکا قرار ندارد.

بدترین رشد منفی اقتصادی که تاریخ اسرائیل تا کنون تجربه کرده است، باعث شده است تا تضاد طبقاتی در پهنه کشور اسرائیل عمیق تر شود و احزاب سنتی سرمایه داری ضعیف گردند و دریچه های متفاوتی برای مبارزه مشترک انسان هائی ازطبقه کارگر اسرائیل گشوده شود. اوباما تلاش می کند با سوریه و ایران به توافقاتی برسد تا بدینوسیله منطقه را ثبات ببخشد. مسئله ای که با وجود رژیم های غیر قابل اعتماد اسرائیل دست یافتنش مشکل خواهد بود. شکست ارتش آمریکا در عراق به مردم شهادت داد. ده ها سال اشغال و ستم و فشار باعث گردید که مقاومت بر علیه امپریالیسم قوت و شدت یابد. از سوی سران دولت اسرائیل، مهره های رهبری کننده فلسطین و امپریالیسم آمریکا همواره تلاش می شود تا به یک توازن دست یابند. این روند اما راه حل مشکلات ملی فلسطینی ها نبوده و همواره مبارزه آنها

ادامه دارد.

تظاهرات های یکسال گذشته در ایران باعث شدند تا رهبران کشور های همسایه ایران هم چون رهبران ایران در ترس و وحشت بسر برند. زمانی که موسوی با خطر عدم کنترل جنبش روبرو شد. جنبشی که دیگر شعارش مرگ بر احمدی نژاد و مرگ بر دیکتاتور بود وی به رهبران ایران اخطار نمود که هنوز برای بدست آوردن اعتماد مردم دیر نشده است و امنیت سیستم به این امر وابسته است."

موضوع بر سر جنبشی مردمی است که در آن زنان و دانشجویان و محصلین و همچنین کارگران بطور فردی شرکت دارند. درجه فقری 70 درصدی، یک سوم مردم که بیکار می باشند، شاغلین در بخش غیر رسمی که از یک یا دو یا سه شغل برخوردارند تا بتوانند ادامه بقا کنند، همه و همه قبل از انتخابات عاملی برای چندین اعتصاب بزرگ از سوی کارگران بود. در باره یک اعتصاب عمومی همواره بحث و گفتگو می شود و در واقع همانطور که مثال هائی از دیگر کشورها نشان داد، تنها یک فراخوان برای اعتصاب عمومی کافی نخواهد بود بلکه برای چنین اعتصابی باید سازماندهی و تدارک دیده شود تا بتواند بر پایه برنامه ای روشن تجهیز کند. البته نقش طبقه کارگر بسیار مهم است.

در مصر بعد از اعتصاب کارگران نساجی مالحالا در سال 2007، زد و خورد های شدیدی در گرفت. کارگران خواهان شرایط کاری بهتر و دستمزد بیشتر بودند. در حدود یک و نیم میلیون کارگر در مبارزات تهاجمی و همچنین دفاعی شرکت نمودند؛ از جمله کارگران کارخانه جات سمنت سازی، شرکت نفت، معلمین و دیگر شاغلین در بخش های آموزشی، ژورنالیست های جوان، اتوبوس رانان و....

در این اعتصاب ها کارگران هرچه بیشتر از حق سازماندهی مستقلانه خویش و اینکه کارگران نمایندگان خویش را خود انتخاب نمایند، دفاع می کنند. در یک مورد حتی کارگران خواهان این شدند که کارخانه از بخش خصوصی به بخش دولتی منتقل شود. آنچه که بسیار اهمیت دارد وجود اتحادیه کارگری مستقلی است که از 50 سال پیش به وجود آمده است. افزون بر این در میان قشری از فعالین مصری بحثی در باره ناتوانی سرمایه داری برای برآوردن نیاز های کارگران و کمتر در باره ضرورت سوسیال دمکراسی بلکه فراخوان برای حزب انقلابی سوسیالیستی در جریان است.

این مسئله بیان گر این است که کارگران مصری و کارگران کل منطقه در مبارزاتشان به شکل گیری ایده هایشان هم دست می یابند. جنبش نسل جوان برای اصلاحات دمکراتیک و "آزادی" و همچنین مددهای اجتماعی و دستمزد های بیشتر باعث درگرفتن بحث های زیادی گشته است از جمله اینکه چگونه می تواند خواست های دمکراتیک با مبارزات کارگران

پیوند بخورد.

برخی از راست ها و مفسرین اسرائیلی در باره حمله آمریکا به ایران سخنوری می نمایند. هدف در اینجا تنها انهدام تاسیسات اتمی ایران نبوده بلکه هدف کم نمودن نفوذ ایران در منطقه است. اوباما از سیاست بوش که تغییر رژیم را با ابزار نظامی خواهان بود، آموخت. اما با وجود مقاومت آنزمانی دولت ریگان ارتش اسرائیل در سال 1981 تاسیسات اتمی عراق را بمباران نمود. یک حمله به ایران باز است. به لحاظ لوژیستیکی انجام آن بسیار مشکل تر از حمله به عراق در سال 1981 است. همچنین چنین حمله ای از سوی جهان مورد استقبال قرار نمی گیرد و باعث تحریک حمله انتقامی از سوی ایران خواهد شد. با این وجود چنین حمله ای می تواند رژیم بی ثبات احمدی نژاد را در یک جنگ با اسرائیل دراندازد.

در مناطق اشغالی فلسطین مردم هنوز تحت اشغال و پیامدهای حملات وحشتناک ارتش اسرائیل در رنج بسر می برند. نیروهای مسلح اسرائیلی 1470 نفر را در نوار غزه بقتل رساندند و 50000 خانه و 200 مدرسه و 800 کارگاه و کارخانه را منهدم نمودند. 30000 ساکنین غزه بی خانمان شدند و در خیابان ها آواره و هزاران نفر ساکن چادر ها گشتند. حتی یک پنس هم از 455 میلیارد دلاری که قدرت های بزرگ برای بازسازی غزه مقرر نموده بودند، به دست نوارغزه نرسید. رژیم اسرائیل با همکاری دولت مبارک در مصر با سمیت دیواری کشیده و غزه را از هم قطع نمودند. یک مبارزه از پایه می توانست این اشغال را خاتمه دهد اما حماس این راه را نرفت و بجای آن شکل دیگری از تقسیم قدرت در دستور کار قرار خواهد گرفت که خواست امپریالیسم است.

تنش های عمیقی را که باعث و بانی اش امپریالیسم است، خطر جنگ های دیگری را در میان کشورهای خاورمیانه به وجود آورده است. از آنجا که ارتش آمریکا در عراق آتش دعوای میان سنی و شیعه و کردها را همواره افروخته است، یک جنگ داخلی ای گسترده و مبارزه بر سر نفت و ذخایر زمینی می تواند این کشور را چند تکه کند.

در لبنان احزاب فرقه ای مذهبی با هزینه دیگر جوامع مذهبی امکانات بیشتری را برای جامعه مذهبی خود مهیا می سازند. پیروزی ائتلاف طرفدار غرب در آخرین انتخابات این مسئله را بیان نمود که در واقعیت آنها (گروه های مذهبی) تنها توانستند اقلیتی از مردم را پشت سر خود بیاورند. 500000 آواره فلسطینی بدون هیچ گونه حقوقی در مقر ها زندگی می کنند. جلوی دسترسی این آوارگان به هر گونه شغلی گرفته شده است. این مسئله باعث مبارزات کارگری شده است که مستقل از اتحادیه های سنتی و " حزب کمونیست " در جریان می باشند.

احزاب فرقه ای اما بدون یک صدای سیاسی که خطابش مردم باشد، همچنان در این موقعیت قرار دارند که به مشکلات طبقاتی اعتنائی نکنند تا بدینوسیله برنامه های تنش زای خویش را دنبال نمایند. از سوی دیگر فشار بر این احزاب روز به روز بیشتر می شود. در سال های رونق اقتصادی نفت در حدود 600000 کارگر لبنانی به خارج از لبنان از جمله به کشورهای خلیج برای کار روان شدند. نیمی از این کارگران نقشه برگشت به کشور را در سر دارد. زیرا که خطر بیکار شدن آنها را تهدید می کند ولی می دانند که در لبنان هم برای آنها کاری پیدا نمی شود. همزمان وام دهندگان خارجی به دولت لبنان خواهان تعدیل ها و خصوصی سازی در عوض چشم پوشی آنان از بخشی از قروض کشور می باشند.

40 میلیون کرد در خاورمیانه ده ها سال است که در رنجند. خواست کردها مبنی بر حق تعیین سرنوشتشان در کشور های متفاوت شکل های متفاوت به خود گرفته است. در ایران کردها بیشتر خواهان یک فدراسیون می باشند و در عراق خودمختاری می خواهند. کردهای ایران خواهان رفتن رژیم کنونی می باشند و به موسوی و احمدی نژاد بعنوان تروریست های دولتی بر علیه ملت کرد می نگرند.

اسلام سیاسی در برخی موارد در منطقه ضعیف شده است و مخالفین جدی برای مبارزه در مقابل خود دارد. جنبش ایران در خصوص ایدئولوژی ارتجاعی و واپسگرایی که رژیم ایران و یک سری از سازمان ها بر بستر آن بنیان شده اند، پرسش های حائز اهمیتی را مطرح می نماید. گذشته از این اگر که رژیم سرنگون گردد، سازمان هایی که از سوی ایران به آنها کمک می شود (حزب الله و حماس) می توانند در شرایطی قرار بگیرند که دیگر از این پشتیبانی برخوردار نشوند. حزب الله لبنان و همچنین حماس بخاطر فقر و بیچارگی هوادارانشان از پایه مورد فشار قرار دارند. راست افراطی القاعده در عراق بشدت ضعیف شده است. ضمناً اخوان المسلمین در مصر در معرض آزمایش های جدی قرار گرفته اند. بخشی از رهبری می خواهد که اخوان المسلمین مسئولیت دولتی به گردن بگیرد تا بدین طریق به رژیم ثبات بخشند. این مسئله از سوی برخی از سران این کشور مورد استقبال قرار می گیرد اما از سوی دیگر مبارزات کارگری و ایده های سوسیالیستی هم رهبریت اخوان المسلمین را تحت فشار قرار می دهند. امکان یک انشعاب وجود دارد که این انشعاب می تواند بر روی سران جامعه مصر تاثیر بگذارد بطوری که حسنی مبارک قدرت را به پسرش جمال تحویل دهد.

برای رهبران امپریالیستی و منافع امپریالیستی در منطقه در مرحله نخست انگیزه مهم وجود نفتی است که برای سرمایه داری جهانی غیر

قابل گذشت است. آزادی اقلیت های تحت ستم مانند کردها، ترکمن ها و یا فلسطینی ها در زمان سرمایه داری غیر ممکن است. امپریالیسم قصد دارد منطقه را کاملا در دست خود داشته باشد و تنها از طریق مبارزات مشترک گسترده جمعی کارگران و زحمتکشان می توان آنان را راند.

شرایطی که مردم خاورمیانه در آن قرار گرفته اند، شرایطی پر از خشم و اسف بار است. اما از سوی دیگر مردم هم می توانند برای آینده ای بهتر مبارزه کنند. قدرت جنبش مردمی ایران، سازمان های کارگری از نو سازماندهی شده و برآوردهای سوسیالیستی توسعه یافته در مصر برای ما دلیلی است تا به مبارزه طبقاتی و سوسیالیسم خوشبین باشیم و با دید مثبت نگاه کنیم.

دور باطل فرار مغزها و فقر جامعه

گفتگوی صدای آلمان با مهرداد درویش پور
دوشنبه ۲۸ تیر ۱۳۸۹ - ۱۹ ژوئیه ۲۰۱۰
در ایران با هزار زحمت و مشقت مدرک گرفته اید و حالا در به در دنبال راهی برای خروج از کشور و گرفتن اقامت در کشور دیگری هستید. قصد دارید به جایی بروید که قدرتان را میدانند و به شما امکان پیشرفت میدهند؟

یکی از مهمترین عوامل رشد و توسعه اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی سرمایه انسانی است. ایران از جمله کشورهایی است که در آن فرار مغزها به یک پدیده جدی تبدیل شده است. به عقیده کارشناسان علت فرار مغزها گذشته از عوامل اقتصادی، فقدان امنیت اجتماعی، گسترش فساد و تبعیض است.

گفتوگو با مهرداد درویش پور، پژوهشگر مسائل اجتماعی در سوئد

دوچه وله: براساس گزارش صندوق بینالمللی پول، سالانه حدود ۱۸۰ هزار ایرانی تحصیلکرده از ایران خارج میشوند که این زیانی است برابر با ۵۰ میلیارد دلار در سال. به نظر شما این خروج چشمگیر

سرمایه‌ی انسانی چه پیامدهایی برای یک کشور در حال توسعه می‌تواند داشته باشد؟

مهرداد درویشپور: نخستین پیامد آن گسترش فقر در کشور است. اگر نگوییم رکود اقتصادی، به نوعی کاهش تولیدات در کشور را در پی خواهد داشت. علاوه بر آن انگیزه‌ی رشد را کاهش خواهد داد. بدین ترتیب فقط تأثیرات اقتصادی ندارد بلکه امید به بهبود را کاهش خواهد داد.

خود این عواملی که اشاره کردید، علت فرار مغزها نیستند؟

این دو بر روی هم تأثیر می‌گذارند. یعنی به نوعی دور باطلی ایجاد میکند. از یکسو نابسامانیها موجب فرار مغزها میشود. از سوی دیگر، فرار مغزها هم کشور را فقیرتر میکند و کشور را در زمینی انگیزه‌ی پیشرفت ناتوانتر می‌سازد. به نظرم در این زمینه سیاستهای حاکمیت نقش کلیدی و مهمی دارد. اگر جامعهای با یک سیاست برنامهریزی سالم و یک دولت دموکراتیک بتواند امکان شرایط بهتری برای سرمایه‌های انسانی و اقتصادی و فرهنگی ایجاد کند، طبیعتاً جامعه با نوعی شادابی روبه‌رو خواهد بود و مغزهای انسانی آن هم انگیزه‌ی تولید فکری در کشور را بیشتر خواهند داشت. وگرنه در کشوری که دولت آن کوچکترین وقعی به نخبگان فکری خود نمینهد، و حتی خود به نوعی در هل دادن این نخبگان به فرار از کشور نقش مهمی دارد، طبیعی است که راه چاره‌های جز‌گریز باقی نمی‌ماند.

در تمام دنیا نخبگان فکری به محض این که ببینند شرایط موجود امکان اثرگذاری در جامعه را کم میکند، به کشورهایی که شرایط بهتری را فراهم میکنند، فرار میکنند و این امری است که در تاریخ همواره دیده‌ایم. این امر برای کشور میزبان بسیار سودمند است و برای خود این افراد هم زمینهای رشد فراهم میکند. اما برای کشور مادر، کشوری که این نخبگان از آن گریختها‌ند، مسائل و دشواری‌های بسیاری در پی دارد که مقصر اصلی آن معمولاً دولت‌ها و سیستمهای حاکم است که باعث فرار مغزها میشود.

آقای درویشپور با توجه به صحبت‌هایی که کردید و با توجه به تحقیقاتی که در این زمینه کرده‌اید، آیا با وجود همه‌ی مواردی که برشمردید، علاقهای به بازگشت در میان مهاجران ایرانی دیده میشود؟

علاقه به بازگشت از قضا در میان ایرانیان مهاجر گسترده است. اجازه دهید من در این مورد توضیح بیشتری دهم. واقعیت این است که فرار

مغزها از کشورهای فقیرتر، کشورهای کمتر توسعه‌یافته به کشورهای توسعه یافته یک روند طبیعی است. به گونه ای که حتی اگر شما بهترین دولت دموکراتیک را هم داشته باشید، بازهم ما با فرار مغزها از جمله به آمریکا روبه‌رو خواهیم بود. حتی از خیلی از کشورهای جهان که نظامهای دموکراتیک دارند، افراد نخبه به دلیل فرصتهای بهتری که آمریکا فراهم میکند، به آنجا سفر میکنند و در آنجا سکنی میگزینند.

اما در مورد فرار مغزهایی که ریشهی آن دلیل سیاسی دارد، معمولاً میل به بازگشت به کشور طبیعی است و تا آنجا که به مورد ایران برمیگردد، به گمان من و بنا به مصاحبههایی که با بسیاری از ایرانیان مهاجر که در کشورهای غربی جا افتاده‌اند انجام گرفته است، تمایل به بازگشت یک میل بسیار نیرومند است.

به گمان من اگر شرایط مناسبی در کشور فراهم شود، این میل به بازگشت به واقعیت میپیوندد و میل بازگشت به کشور در بخشی از این نخبگان به خصوص با توجه به بیگانگانه‌سازی، نژادپرستی یا حس غربتی که برخی از آنان در جوامع غربی با آن روبه‌رو میشوند، افزایش پیدا میکند. بسیاری مایلاند در سرزمین مادری‌شان باشند که این امر میتواند ناشی از دلتنگی باشد و یا میتواند ناشی از خستگی در کشور جدید باشد. اما مدلی که متعارفتر است این است که این نخبگان معمولاً یک خصلت جهان‌وطنی پیدا میکنند. نظیر خصلت سیاستمداران، بازاریان یا صاحبان سرمایه‌های که جهان‌وطن میشوند. یعنی مثلاً هم در کشور آمریکا سکنی میگزینند، هم به کشوری نظیر ایران می‌آیند و اینها در واقع چند کشور را موطن خود میکنند. از این نظر به گمان من شرایط کشور اگر مناسب شود، ما شاهد بازگشت بخشی از این نخبگان خواهیم بود.

بخش دیگری هم حتی اگر نخواهد به میهن خود برگردد، دستکم رفت و آمدهای بسیار گسترده‌ای به ایران خواهد کرد و پل ارتباطی برای پیشرفت میان کشوری که در آن سکنی دارد و سرزمین مادریاش خواهد شد. از این نظر بهبود شرایط جامعه به توسعه‌ی روابط بین‌المللی حتی بین کشورها از طریق این نخبگان که پل ارتباطی مهمی هستند، خواهد انجامید.

(متن گفتگوی صدای آلمان با مهرداد درویش پور به تاریخ 16-07-

2010 با اندکی ویرایش)

مصاحبهگر: نیلوفر خسروی

تحریریه: بهمن مهرداد

تجاوز و قتل در تبریز به بهانه مبارزه با بدحجابی

سه‌شنبه ۲۲ تیر ۱۳۸۹ - ۱۳ ژوئیه ۲۰۱۰

الناز بابازاده

خبرگزاری هرانا: هفته ی گذشته یک دختر جوان به نام الناز بابازاده، توسط نیروهای بسیج پس از تجاوز به قتل رسید. پس از مفقود شدن دختر جوانی در شهر تبریز با نام الناز بابازاده، ۲۶ ساله، خانواده او مراتب مفقود شدن وی را به تمامی نهادهای مربوطه اطلاع دادند و پس از یک هفته تجسس جسد وی در پزشکی قانونی در حالی که پزشکی قانونی پس از آزمایشات از تعرض، ضرب و شتم، تجاوز و قتل به وسیله شلیک سلاح گرم را تایید می کرد به خانواده تحویل داده شد. نیروهای انتظامی محل کشف جسد را اطراف گورستان امامیه تبریز اعلام نمودند.

بنا به اطلاع گزارشگران هرانا، یکی از نیروهای بسیج به بهانه ی بدحجابی، با سد کردن راه خودرو الناز بابازاده در منطقه ولیعصر تبریز دستور توقف و به اصطلاح "اصلاح حجاب" وی را می دهد که با مقاومت این دختر جوان مواجه می شود.

فرد مذکور پس از مشاهده ی چنین وضعی، با کشیدن سلاح و تهدید وارد خودروی خانم بابازاده می شود و بلافاصله پس از آن دوتن دیگر از نیروهای لباس شخصی نیز وارد خودرو می شوند.

این سه تن پس از ضرب و شتم وحشیانه و تعرض و تجاوز جنسی به این دختر جوان ۲۶ ساله وی را با شلیک گلوله به قتل می رسانند و جسد را در اطراف گورستان امامیه تبریز رها می کنند.

پس از تحقیقات محلی گزارشگر خبرگزاری حقوق بشر ایران، نهایتاً در ختم الناز بابازاده مشخص می شود که فرزند یکی از سرداران پاسدار ایشان را به قتل رسانده و انگیزه ی خود از قتل و تجاوز را مبارزه با بدحجابی و انجام فرمان خدا اعلام کرده است!

خانواده ی بابازاده از این فرد شکایت کرده اند اما گفته می شود که سپاه تبریز در تلاش است تا پرونده ی این جنایت را در اختیار

خود گرفته تا شخصا رسیدگی کند.
الناز با بازاده ساکن کوی ولیعصر تبریز بوده است.
با اعلام شکایت خانواده نیروهای انتظامی سه شهروند تبریزی عضو فعال بسیج را بازداشت نمودند که متهم ردیف اول در اداره آگاهی به تمام موارد فوق اعتراف نمود. در حال حاضر گفته می شود متهم اصلی این پرونده به دلیل حساسیت موضوع، در اختیار سپاه پاسداران است.
الناز فرزند یکی از خانواده های خوشنام تبریز و فارغ التحصیل دانشگاه در رشته روابط عمومی بود که توسط قاتلان بسیجی مورد تجاوز قرار گرفت و به قتل رسید. در تشیع جنازه الناز بیش از ۳۰۰۰ نفر شرکت داشتند و این خبر در تمام تبریز پیچیده اس. خود خانواده و تلفنها تحت کنترل شدید هستند.
ارسال شده توسط احترام آزادی

توانمندی ها و کاستی های "جنبش سبز" در ایران

سه شنبه ۲۲ تیر ۱۳۸۹ - ۱۳ ژوئیه ۲۰۱۰
متن سخنرانی در پارلمان ایتالیا
دکتر مهرداد درویش پور

نوشتار زیر، متن ویرایش شده سخنرانی در کنفرانس "جنبش دموکراسی خواهی در ایران؛ محدودیتها و ظرفیتها" در پارلمان ایتالیا است که در نخستین روز از کنفرانس دو روزه 29 و 30 ژوئن ایراد شد. در کنفرانس روز دوم نیز در دفتر "حزب رادیکال خشونت گریز ایتالیا" در مورد سه موضوع 1. جنبش سبز، دموکراسی خواهی و آینده آن، 2. زنان و جنبش سبز و 3. مسئله اتنیک و جنبش سبز و دموکراسی سخنرانی و بحث و گفتگو شد.

اشاره: ضمن سپاس از برگزارکنندگان این کنفرانس مایلم نخست به چند نکته اشاره کنم. گرچه من عضو شورای هماهنگی "جنبش جمهوری خواهان دمکرات و لائیک ایران" هستم، در این کنفرانس به گونه ای فردی شرکت کرده و نظرات شخصی خود را میگویم. با این همه مایلم به پاره ای

از باورهای مشترک این جریان اشاره کنم. ما با هر گونه تلاش برای حفظ نظام کنونی و یا احیای نظام پیشین مخالفیم و به گونه ای مسالمت آمیز برای تحقق نظام جمهوری مبتنی بر دموکراسی و موازین بین المللی حقوق بشر و جدایی دین و دولت، حفظ یکپارچگی کشور و برچیدن هرگونه تبعیض جنسیتی، قومی، دینی و ... به صورت فعال مبارزه میکنیم. علاوه بر آن ما ضمن استقبال از افزایش فشارهای سیاسی و تحریم های تسلیحاتی با هرگونه مداخله نظامی قدرت های بیگانه برای حل بحران هسته ای و یا تغییر شرایط ایران و بدیل سازی توسط قدرت های بیگانه مخالفیم.

در این گفتار اما من به طرح برداشت های خود از برخی توانمندی و کاستی های "جنبش سبز" خواهم پرداخت.

1. جنبش موسوم به "سبز" که در پی ثقل و کودتای انتخاباتی سال گذشته پا به حیات گذاشت، جنبشی دمکراتیک است که بر خواست کسب حق رای شهروندی استوار است. جنبشی که به گسترده ترین سلب مشروعیت و ریزش پایگاه اجتماعی نظام منجر شد و شکاف بین ملت و حکومت را به اوج رساند. از سوی دیگر این جنبش در ادامه مبارزات سی ساله ایرانیان علیه بنیادگرایی اسلامی در ایران شکل گرفته است و ریشه های آن به گذشته بر میگردد. در حالی که اسلام گرایی سیاسی در منطقه در دهه های پیشین رشد کرده است، در ایران تمایل و تب جامعه به جدایی دین و دولت به یکی از مهمترین چالش ها علیه استبداد دینی حاکم بدل شده است.

2. جنبش سبز جنبشی چندگانه، چند صدایی و رنگین کمان است که در آن هم اصلاح طلبان دینی حضور دارند و هم نیروهای سکولار و لائیک که خواستار برچیدن حاکمیت دینی و جدایی دین و دولت هستند. با این همه شکل گیری جنبش سبز نشان رویکرد جامعه به سوی "راه سوم" است. این جنبش بر پایه اندیشه مطالبه محوری، نافرمانی مدنی و راهکار تحول خواهی به چالش راهکار پیشین اصلاح طلبان (مبنی بر اصلاح نظام از طریق چانه زنی از بالا و تکیه بر قانون اساسی موجود) و همچنین راهکار انقلاب قهری و خشونت آمیز، دست زده است.

3. در جنبش سبز چهره های نمادین و مطرح آن نظیر موسوی، کروبی و برخی از دیگر اصلاح طلبان دینی در پی اصلاح نظامند. در حالی که بخش مهمی از بدنه این جنبش خواست های رادیکال تری داشته و به نفی کل نظام تمایل دارند. تلاش برای کاهش خواست های این جنبش به اجرای قانون اساسی به پتانسیل و همبستگی درونی آن آسیب رسانده و می تواند به سرخوردگی بیانجامد و مانع از عمق یابی جنبش گردد. همان گونه که کوشش برای تحمیل خواست های ماکسیمالیستی (فزون خواهانه)

به این جنبش و نفی حضور اصلاح طلبان در آن می تواند به انزوای جنبش سبز بیانجامد و قدرت سرکوب آن توسط نظام را افزایش دهد. به جای سیاست دنباله روی و یا ستیزه جویی می بایست سیاست همسویی و رقابت سالم را مبنای تنظیم رابطه قرار داد.

4. جنبش سبز به رغم فراز و نشیب ها و کاستی های آن، قدرتمندترین جنبش کسب حقوق شهروندی است که با اعاده حیثیت از ایرانیان در سطح جهانی، با ایجاد همبستگی ملی و امید به تغییر در داخل، با به حرکت درآوردن میلیونی مردم به ویژه نسل جوان و زنان، مسیر تحول مسالمت آمیز در کشور به سوی دموکراسی را هموار کرده است. امری که گرایشات جدایی طلبانه و تمایل به راه حل های نظامی و قهری را در درون جامعه به حاشیه رانده است.

5. جنبش سبز نشان داد که مسیر تحول در ایران از داخل کشور به گونه ای مسالمت آمیز عبور میکند. هر نوع مداخله خارجی برای "آلترناتیو سازی" در خارج از کشور، تشویق به حمله نظامی و یا نفی یکپارچگی کشور، به این روند آسیب می رساند و فرآیند دموکراسی در ایران را با خطر روبرو می سازد. جنبش سبز نشان داد که تحول به سوی دموکراسی در ایران نه از طریق تلاش برای اصلاح حکومت صورت می گیرد و نه از طریق خشونت و حمله نظامی، بلکه از طریق راه سوم تحول طلبی، نافرمانی مدنی و برپایی انتخابات آزاد می گذرد. با برگزاری انتخابات آزاد همه نیروهای سیاسی می توانند در فرایندی دموکراتیک و مسالمت آمیز از امکان مشارکت آزاد با حقوق برابر برخوردار شده و به نسبت وزن و پایه اجتماعی خود فرصت پیشبرد خواست های خود را بیابند.

6. ایران سرزمین مشترک همه ایرانیان است که در آن به رغم تفاوت های مذهبی، اثنیکی، جنسیتی، عقیدتی و سیاسی همگان از برگزاری انتخابات آزاد در کشور زیر نظر مراجع بین المللی برای دستیابی به خواست های خود و هموار کردن راه دموکراسی سود می برند. با این همه گسترش مشارکت همگانی و همبستگی ملی بدون برجیدن تبعیضات جنسیتی، اثنیکی، دینی و عقیدتی و استقرار دموکراسی میسر نیست. انکار این گونه تبعیضات و از آن بدتر استفاده از زبان زور، تهدید و تحقیر به بهانه خطر تجزیه طلبی نه تنها به حل دشواری های سرزمینی که با تنوعات اثنیکی (قومی) روبرو است یاری نمیرساند، بلکه به کاهش حس مشارکت و همبستگی ملی و تقویت هویت طلبی قومی و حتی رشد تمایلات جدایی طلبانه و رویکرد به قدرت های بیگانه یاری می رساند. تنها در پرتو برسمیت شناختن ستم اثنیکی در ایران؛ با برسمیت شناختن زبان مادری بخشی از شهروندان ایرانی که تا کنون با محدودیت و ممنوعیت در حوزه آموزش و رشد فرهنگی روبرو بوده است؛ با در پیش

گرفتن سیاست فعال ضد تبعیض؛ با توزیع قدرت و تمرکز زدایی؛ با برچیدن شکاف های اقتصادی، سیاسی، اقتصادی و فرهنگی بین مرکز و مناطق محروم حاشیه ای که در آن "اقلیت های قومی" تحت ستم بسر می برند، با در پیش گرفتن سیاست تبعیض مثبت و حتی برسمیت شناختن برخی "حقوق ویژه"؛ می توان به گسترش همبستگی ملی و میل به حفظ یکپارچگی کشور دامن زد. این سیاست به معنای برسمیت شناختن "فدرالیسم قومی" که دست یابی به آن ضرورتاً به رفع ستم اتنیکی و به تامین دمکراسی منجر نمی گردد، نبوده، بلکه به معنای مبارزه فعال علیه دو سیاست ناسیونالیسم افراطی عظمت طلبانه و ایدئولوژی افراطی قوم گرایانه است که هر دو می توانند با رواج نارواداری (آنتی تولارانس) به روند دمکراسی در کشور آسیب رسانند. مسیر دست یابی به هم‌رایی دمکراتیک در این زمینه نه از طریق تحمیل راه حل خود به دیگری بلکه از طریق گفتگوی طرف های ذی نفع و تامین حق رای بدست می آید.

7. زنان، جوانان، دانشجویان و روشنفکران از همان آغاز در جنبش سبز حضور فعالی داشتند و برخی گروه های دیگر نظیر جنبش کارگری تا کنون حضور درخور و بایسته ای از خود نشان نداده اند. اما پاره ای از گروه های اتنیکی تحت ستم ایران نظیر کردها پس از مدتها تردید به گونه ای تدریجی و با درنگ به حمایت از جنبش سبز ایران پرداختند. اعتصاب عمومی کردستان نشان داد که حضور این نیرو در جنبش سراسری سبز تا چه در قدرتمند تر کردن آن موثر است. حضور قدرتمند گروه های اتنیکی تحت ستم در جنبش همگانی سبز نه تنها به گسترش رنگین کمان این جنبش یاری می رساند، بلکه دیگر نیروهای درگیر در این جنبش را به توجه به خواست های گروه های اتنیکی تحت ستم نیز وا می دارد. کاهش سو ظن دوسویه و گسترش نزدیکی ها از جمله پیامدهای حضور قدرتمند نیروهای اتنیکی در این جنبش خواهد بود.

8. جنبش سبز نیز برای فرارویی از طبقه متوسط شهری (که مهمترین پایه اجتماعی این جنبش است) و همگانی تر شدن و جذب همه ایرانیان به خود، نه تنها می بایست گوناگونی نیروهای شرکت کننده در این جنبش و چندگونه گی اهداف آن را به رسمیت شناسد، بلکه می بایست به ویژه برای تحکیم رابطه خود با چهار جنبش 1. زنان، 2. کارگران، 3. دانشجویان و روشنفکران، 4. خلق های تحت ستم ایران بکوشد. چنین امری بدون برجسته ساختن سیاست ضد تبعیض و برسمیت شناختن خواست های ویژه این جنبش های اجتماعی میسر نیست.

9. در زمینه بحران هسته ای نیز سیاست های ماجراجویانه جمهوری اسلامی ایران می تواند ایران را با آینده ای تیره روبرو سازد.

جنبش سبز تا کنون در زمینه مسئله هسته ای برخورد درخوری نکرده است. ما می بایست ضمن برسمیت شناختن حق کشور در استفاده صلح آمیز از انرژی هسته ای، بر غیر قابل اعتماد بودن رفتار جمهوری اسلامی ایران و سو ظن به مقاصد نظامی آن تاکید کرده و از خواست نظارت مراجع بین المللی بر فعالیت های هسته ای ایران حمایت کنیم. در این راستا گرچه تحریم های گسترده از آن دست که در عراق شاهد آن بودیم، می تواند زندگی روزمره مردم را با تنگدستی روبرو سازد، اما تحریم های "هوشمندی" که دارایی ها و فعالیت های اقتصادی و تسلیحاتی کلان دولت و سپاه را نشانه گیرد، می تواند رژیم را به عقب نشینی وادار سازد.

10. با این همه حل بحران هسته ای ایران و حفظ امنیت در منطقه در گروه استقرار دموکراسی در ایران است. این مسیر از طریق حمایت جهانیان از جنبش سبز ایران و خواست تغییر عبور میکند. هر نوع تلاش برای تقویت رابطه با بنیادگرایان اسلامی در ایران و یا کمرنگ کردن مسئله حقوق بشر در مذاکرات هسته ای با ایران، تنها روند تامین صلح و امنیت در منطقه را به خطر میاندازد. حمایت از حقوق بشر و مبارزات مردم ایران موثرترین استراتژی برای به عقب راندن جمهوری اسلامی ایران به منظور تامین صلح، دموکراسی و امنیت در ایران و منطقه است.

خوا نشی بر مزار مریم یوسفی

یاد و سپاس

شیدان وثیق

شنبه ۱۹ تیر ۱۳۸۹ - ۱۰ ژوئیه ۲۰۱۰

cvassigh@wanadoo.fr

یک سال از مرگ خود خواسته ی مریم می گذرد. مریم، عزیز، دوست و همراه مان بود. مریم، بانوی عزیز تر از جان من بود. یک سال بعد، بر مزار او جمع می شویم. گردهم می آییم تا با هم، با خود و در خود، یاد کنیم او را، سپاس گوئیم او را، گرامی بداریم او را.

اکنون، در این مکان و زمان خاص رفتگان، چه می توان گفت؟ چه یاد باید کرد و سپاس باید داشت؟ «یاد» و «سپاس»، اما نه با معناهای رایج در کاربرد معمول آن ها بلکه در جوهر ذاتی شان و در اصل. با نفی خود، مریم چه چیزی را برای اندیشه کردن به ما اهدا می کند؟ در مرگ نابهنگام او چه چیزی است که ما را به تفکر فرا می خواند؟ این نفی داوطلبانه و آزاد هستی از سوی او، نابیان شده چه به ما می گوید؟ این رفته، با این اقدام مطلق خود، اقدامی مطلقن مطلق، چه اندیشه انگیزی را در ما بر می انگیزاند که باید آن را به خاطر سپاریم، یاد کنیم، سپاس داریم، محکم نگهداری کنیم و همواره از محکم نگهداری اش، از محکم نگهداری اش، نزد خود، در پیشگاه گذشته، حال و آینده، چون عزیزترین چیزها، مواظبت و مراقبت کنیم؟ در برابر این پرسش های اساسی، فرازهایی از فیلسوف وجود و زمان شاید ما را تا حدودی، تا اندازه ای، به دریافتِ اگر نه پاسخ که ناممکن است بلکه نیمه پاسخ هایی نزدیک کند.

« یاد و سپاس در اندیشه آرمیده و موجودند. «یاد» بر کل دل دلالت می کند. به معنای تجمعی درونی و دائم است. راجع به چیزی است که، در ذات خود، با خِطابِ خود، جان را تسلی و جرئت می بخشد. یاد در اصل حاکی از ماندن است. ماندن به صورت جمع شدنی دائم در جوار... نه تنها در جوار چیزی گذشته و سپری گشته بلکه به همین ترتیب در جوار آن چه حاضر است و در جوار آن چه ممکن است فرا رسد. امر گذشته، امر حاضر و امر آینده در یگانگی حاضر بودنی در جوار ما و با این حال خاص، ظاهر می گردند.

[...] در یاد، تنها خصوصیتِ فکری وفادار و جوهرین حکمفرما نیست، بلکه، هم زمان، خصوصیتِ نگهداشتی غالب است که خود را کنار نمی کشد و دست بر نمی دارد... محکم نگه داری از طریق یادکردن که به زبان لاتین memoria گویندش، همان قدر به امر گذشته مربوط است که به حال و آینده. پیش از همه، این گذشته است که زنده نگهداری اش دشوار و سخت است، چون از میان ما گریخته است. هم از این رو ست که معنای نگهداشت، از این پس، محدود به امر گذشته می شود که از طریق یاد و نیش قبر هر دم زنده می شود. اما از آن جا که این جنبه ی محدود به امر سپری گشته، از اصل و اساس، به تنهایی معنای یاد را در ذات اش بر نمی سازد، برای نامیدن نگهداشتِ امر گذشته و باز - فراخوانی گذشته، واژه ای ساخته می شود: بازاندیشی، یادآوری...

[...] تا کنون، کلمات «تفکر»، «یاد» و «سپاس» روابطی واقعی را آشکار کرده اند. ولی هنوز ما به کنه وحدت ذاتی آن ها پی نبرده ایم. به ویژه، یک چیز، بیش از همه، در ابهام و تاریکی می ماند. و آن رابطه ی میان «اندیشه»، «یاد» و «سپاس» است، البته نه بر معنا

و دلالت های رایج کلمات در کاربرد معمول شان، بلکه در اصل و به واقع امر...

[...] البته ما می توانیم خود را به همین دریافت های رایج راضی کنیم. اما نه تنها از آن فرا می گذریم بلکه توجه ما به آن چه این کلمات می خواهند بگویند، پیشاپیش ما را آماده ی دریافت رهنمودی از ناحیه ی آن ها می کند. رهنمودی که ما را به اصل مطلبی نزدیک می کند که این کلمات به زبان می آورند.

[...] وقتی سپاس می داریم، چیزی را سپاس می داریم. چیزی را سپاس می داریم بدین طریق که از کسی سپاسگزاری می کنیم که بابت آن چیز باید از او سپاسگزاری کنیم. آن چه باید از برای آن شاکر و سپاسگزار باشیم چیزی نیست که از پیش، خودمان دارای آن باشیم. آن چیز به ما داده شده، اهدا شده است...

اما آن چیزی که به ما بخشیده می شود، تفکر است... این چیز اهدا شده، این آن چه برای فکر کردن داده می شود، اندیشه انگیزترین امر است. همین اندیشه انگیزترین امر است که سپاس داشتن آن، بر ماست

[...] سپاس اصیل هر گز در آن نیست که خودمان با هدیه ای سر برسیم و صرفاً هدیه را با هدیه جبران کنیم. بر عکس، والاترین سپاس آن است که صرفاً فکر کنیم. بی اندیشیم به آنی که اصیلاً برای فکر کردن داده می شود.

همه ی سپاس از بدو تا ختم به قلمرو ذاتی تفکر تعلق دارد. اما تفکر، فکرش را به آنی می دهد که فی نفسه و از جانب خود خواهان اندیشیده شدن است و بنا بر این از اصل و اساس اش فکر می طلبد. تا آن جا که به اندیشه انگیزترین امر فکر می کنیم، اصیلاً سپاس می داریم. تا آن جا که فکر کنان، جمع خاطر بر اندیشه انگیزترین امر داریم، ساکن ساحتی هستیم که همه ی ذکر و فکر در آن مجتمع می گردد.

تجمع اندیشه در باره ی آن چه باید اندیشیده شود چیزی است که ما آن را یاد می نامیم.

(به نقل از: آن چیست که اندیشیدن خوانندش، مارتین هادیکر برگردان از سیاوش جمادی با تغییرات و اصلاحاتی از من با استفاده از متن فرانسوی. صفحات 282 تا 290 در متن فارسی از انتشارات ققنوس به سال 1388 و صفحات 144 تا 150 در متن فرانسه از انتشارات Quadrigue /puf، به سال 1999).

مریم از میان رفت و با رفتنش چیزی را به ما اهدا می کند که باید آن را همواره یاد کنیم، سپاس گوئیم، نگهدار و نگهبان وفادارش

باشیم. این چیز، اندیشه انگیز ترین امری است که ما را فرا می خواند به اندیشیدن در اصل و اساس، آنی که به واقع درخورِ اندیشیدن است. این همانا اندیشیدن به معنای واقعی به هستی، زندگی، انسان و عمل او در خصوصیت اصلی و جوهرین آن است. در خصوصیتِ نا مطلق، ناپایداری و نامحتومی، در خصوصیتِ تغییر، دگردیسی و پایان پذیری، از انسان و هستی و باورهایش تا واقعیت زندگی، جامعه، شهر و جهانی که در آن چون هستند ای موقت و میراست. و این ها همه، هر دم، با آمادگی برای رویارویی با آن ها و یا پذیرا شدن آن ها در همزیستی و همستیزی، آمادگی برای دریافتِ امر نابهنگام، نامترقبه و تصمیم ناپذیر در سیر هستی، زندگی و مبارزه ، آمادگی برای دریافتِ ناآرامی ها، آشفتگی ها، چنگانگی و چندانگی، اختلاف ها و تضادها، آمادگی برای دریافتِ شکنندگی و بی قراری انسان، بزرگی ها و سستی های امور انسانی، آمادگی برای دریافتِ نایقانی در اعتقادهای مسلم ها و حقیقت هایی که همواره در روند حیات و آزمون تغییر پذیرند، تصحیح می گردند و یا نسخ و باطل می شوند.

اندیشیدن واقعی به هستی یعنی ایجاد آمادگی ذهنی و عملی در خود، در مبارزه و در مقاومت، برای فراروی به سوی دگردیسی، به سوی گسست از آن چه که واقعاً هست و به سوی نیستی. این است، در پرتو خوانشی که انجام دادیم و به باور من، آن اندیشه انگیز اساسی و اصلی، آن رهنمودی که مرگ خودخواسته ی مریم، به دریافت آن ما را فرا می خواند.

چنین باد، امر یاد مریم!


چنین باد امر اهدایی ما به مریم!

چنین باد امر سپاسداشتِ ما از مریم!

برگزاری آکسیون سکوت برای

محکوم کردن حوادث 18 تیر در هانوفر

جمعه ۱۸ تیر ۱۳۸۹ - ۹ ژوئیه ۲۰۱۰

شبکه جوانان ایرانی هانوفر عصر روز گذشته در مرکز این شهر با  برگزاری آکسیون سکوت حوادث 18 تیرماه سال 1378 را محکوم کردند.

در این آکسیون جوانان با در دست گرفتن حروف الفبا که به شکل بزرگ تهیه شده بود شعارهایی به زبان آلمانی و انگلیسی با مضمون "برابری زنان و مردان" ، "آزادی برای ایران" ، "دمکراسی برای ایران" و "نه به اعدام در ایران" را در معرض دید تماشاچیان قرار دادند.

همچنین معترضان به خشونت های حوادث کوی دانشگاه با پوشیدن لباسهایی با عبارت "آزادی، برابری برای ایران" توجه افکار عمومی شهر هانوفر را به خود جلب کردند.